

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابی القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيّما بقيّة الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

رسیدیم به وجه چهارم برای استفاده‌ی امر از جعل ثواب بر یک عمل و این‌که آیا این وجه چهارم تطبیق به مورد اخبار من بلغ می‌شود یا نه؟ وجه چهارم این بود که از دو حکم شارع، از ضمّ دو حکم شارع کشف می‌کنیم وجود امر را، امر اول این‌که شارع جعل ثواب فرموده برای یک عملی و امر دوم این‌که فرموده است هیچ واقعه‌ای خالی از حکم نیست؛ یکی از احکام خمسّه بالاخره در هر واقعه‌ای وجود دارد. ضمّ این دو مطلب از شارع برای ما کشف می‌کند که هر جا شارع ثواب جعل فرموده است آن‌جا حتماً امر هست ولو ما آن امر را در کتاب و سنت ندیده باشیم و فقط همین جعل ثواب را دیده باشیم، از همین جعل ثواب می‌فهمیم که آن‌جا امر وجود دارد. به برهان این‌که گفتیم جعل ثواب با حرمت سازگار نیست پس بنابراین به بیانی که گفته شد به دو برهان می‌گفتیم با حرمت سازگار نیست یکی برهان نقض غرض یکی برهان قبح تفویت مصالح و الغاء فی المفاسد؛ پس حرمت نیست، کراهت هم به همین بیان نیست، پس این دوتا می‌رود کنار، اباحه هم نیست، چون اباحه اگر جعل شده باشد در این مورد معنایش این است که طرفین مسأله فعل و ترک علی السواء است بعد شارع بیايد برای یک طرف جعل ثواب بکند این جعل جزائی گزافى و این هم که قبیح است. پس بنابراین این سه تا وقتی منتفی شد از احکام خمسّه دوتا باقی می‌ماند که یا وجوب است یا استحباب است؛ البته وجوب و استحباب بحدّهما ثابت نمی‌شود ولی به جامعهمایش بالاخره یک امری وجود دارد، بعضی در این‌جا وجود دارد این ثابت می‌شود که بله پس امر این‌جا هست حالا إما وجوباً و إما استحباباً. بعد گفتیم وقتی جامع امر اثبات شد بنابر مثل مسلک محقق نائینی و من تبعه و مسلک حضرت امام قدس سرهما در این موارد می‌توانیم بگوییم که واجب است اتیان به آن عمل تا استحباب ثابت بشود؛ چون آقای نائینی می‌فرماید هر وقت اصل البعث ثابت شد وظیفه‌ی عبد این است که انبعاث پیدا بکند مگر این‌که ترخیص شارع به او برسد. و امام هم می‌فرمایند هر وقت بعث ثابت شد حجت عقلانی است نه عقلی، حجت عقلانی است بر این‌که باید انجام بدهی تا ترخیص شارع به شما واصل نشده باشد. اگر این مبنا را گفتیم خیلی خوب، لازم می‌شود عقلاً البته نه شرعاً، عقلاً بر ما لازم می‌شود یا عقلاً بر ما لازم می‌شود که اتیان کنیم؛ اگر این هم نگفتیم بالاخره جامع البعث برای ما ثابت می‌شود مردداً بین الوجوب است بل استحباب.

س: استاد این جعل اباحه که فرمودید گزاف پیش می‌آید جعل ثواب گزاف می‌شود یا جعل خود اباحه؟

ج: نه، در جایی که اباحه هست جعل ثواب برای یک طرف جزاف است.

خب این به خدمت شما عرض شود که خود وجه؛ این وجه آیا بر ما نحن فیه یعنی بر مورد اخبار من بلغ تطبیق می‌شود یا نه؟ حق این است که تطبیق نمی‌شود. چرا؟ چون این کشف از ضمّ این دو قول شارع در جایی است که احتمال این که این جعل ثواب برای طریقت باشد قرار داده نشده، اما اگر احتمال دادیم این جعل ثواب برای طریقت است یعنی مصلحت طریقت تارئ شده و آن باعث شده که شارع جعل ثواب بکند. این با این که ذات عمل مباح باشد می‌سازد بلکه با این که ذات عمل حرام هم باشد، مکروه هم باشد می‌سازد. ممکن است که همان طور که قبلاً بیان کردیم در مورد اخبار من بلغ به توضیحی که مرحوم امام قدس سره دادند این است که ممکن است فلسفه‌ی جعل احکام من بلغ و جعل ثواب بر مستحباتی که اخبار ضعاف بر آن دلالت می‌کند این باشد که شارع دیده در ضمن این اخبار ضعاف یک اخبار مطابق با واقعی هم وجود دارد و چون اخبار ضعاف است قهراً برای عباد ثابت نمی‌شود؛ چون ثابت نمی‌شود ممکن است نسبت به آن‌ها کوتاهی کنند سراغش نروند؛ ولی شارع می‌بیند در بین این‌ها مستحبات بسیار مهمی است یا بسیاری از این‌ها مستحبات واقعی است آن وقت در این جا شارع می‌آید چکار می‌کند؟ می‌گوید بابا خیالتان جمع، من هر کدام از این‌ها را به جا بیاورید ثواب به شما می‌دهم ولو آن که نگفته باشم، ولو پیامبر هم نفرموده باشد؛ چرا این کار را می‌کند؟ برای این که داعی در نفوذ ایجاد کند برای این که بروند این مستحبات که خبر معتبری بر آن‌ها قائم نشده است این‌ها را بیاورند تا در ضمن به آن واقعیات دست پیدا کنند، مصالح آن واقعیات از دست‌شان نرود، آن کمالات و آن ترقیاتی که در اثر آن مستحبات بنا است نائل بشود انسان به آن‌ها نائل بشود. این مصلحت حتی در جایی که ممکن است آن چیزهایی که امر طریقی به آن می‌شود ذاتاً ممکن است حرام باشد، ممکن است ذاتاً حرام باشد، در عین حال شارع بفرماید که این کار را بکن. همان طور که شهید صدر قدس سره در بحث اباحه و برائت شرعی، ایشان فرموده است که شارع از باب تراحم حفظی برائت فرموده یا در باب احتیاط از باب تراحم حفظی فرموده احتیاط بکنید که حاصل مطلب ایشان این است که شارع دیده که مباحات اقتضائیه‌ی او، مباحات اقتضائیه عبارت است از آن مباحاتی که مصلحت در این است که مباح باشد، یا مصلحت لزومیه دارد که عبد آزاد باشد، دیده این مباحات اقتضائیه‌ی او این‌ها قاطبی شده برای عباد با محرمات واقعی در یک مواردی؛ فقیهی شک می‌کند این مباح است یا مباح نیست؟ همین که شک می‌کند مباح هست یا مباح نیست ممکن است در واقع چی باشد؟ حرام باشد پیش شارع. این جا تراحم می‌آید، شارع می‌گوید من چه کار کنم؟ اگر بخواهم بگویم همه‌ی این مواردی که شبهه‌ی حکمیه داری که واجب است یا حرام یا مباح است یا حرام، بخواهم به او بگویم احتیاط بکن، آن مصلحت خیلی خیلی لازم اباحه‌ی اقتضائی زمین می‌ماند؛ آن مواردی که من مصلحت لازم لازم می‌دانم که این عید آن‌ها مرخص باشد، آزاد باشد، خواست انجام بدهد، خواست ترک بکند؛ بخواهم بگویم در تمام این موارد احتیاط بکن آن مصلحت اباحه‌ی اقتضائیه زمین می‌ماند. چون این چنینی است شارع می‌آید چه کار می‌کند؟ سبک سنگین می‌کند می‌گوید خیلی خب، اگر من بگویم همه‌ی این‌ها برائت داریم مباح است در یک چاله‌چوله‌هایی می‌افتد، یک حرام‌های واقعی را انجام می‌دهد، اما اگر همه‌ی این‌ها را بگویم احتیاط بکن آن مواردی که اباحه‌ی اقتضائیه دارد قهراً آن آزادی را نخواهد داشت؛ آن آزادی را نخواهد داشت یک میلیارد مصلحت از دستش می‌رود اما اگر برائت جاری کنند این یک خرده حرام‌هایی این وسط هست، حرام‌های واقعی، این جا فرض کنید که صدتا مفسده دامنگیرش می‌شود که وقتی محاسبه می‌کند می‌بیند آن یک میلیارد مصلحت با این صدتا مفسده آن می‌چربد بر این. مثل این که انسان یک بیماری خدای نکرده پیدا می‌کند می‌بیند مصلحت حیات یک طرف است، مصلحت این که مثلاً فلان عضو را هم قطع کنند

یک طرف است، این یک مفسده‌ای دارد قطع عضو اما حاضر می‌شود قطع عضو بشود برای این‌که آن مصلحت حیات تحصیل بشود. این‌جا هم همین‌طور است، شارع وقتی اباحه جعل می‌کند، برائت جعل می‌کند این‌جا به‌خاطر این است که می‌بیند این‌ها همه قاطی شدند و حرام‌ها و غیر حرام‌ها قاطی شدند، در این‌جا می‌بیند مصلحت غیر حرام‌ها بالاتر است، این‌جا می‌گوید بابا همه‌ی این‌ها را اباحه کردم ولو آن‌هایی که درواقع چی باشد؟ درواقع حرام واقعی باشد. همین داستان معکوس می‌شود در مواردی که جعل حرمت کرده، اصالة‌الاحتیاط جعل کرده؛ آن‌جاها دیده که آن حرام‌ها می‌چرید بر آن مباح‌های واقعی یا مستحبات واقعی یا واجبات واقعی؛ می‌آید می‌گوید آقا احتیاط بکن، در این حوزه احتیاط بکن، اگر چه با این احتیاط شما قسمتی از آن مباحات واقعی ذو اقتضاء مستحبات هم از دست می‌رود؛ چرا؟ برای خاطر این‌که می‌بیند این مصلحتش آکد است. پس مصلحت طریقی که با او می‌خواهد به یک چیز دیگری که مهم‌تر است برسد این مبرّر این می‌شود که چیزی که ذاتاً حرام است یا مکروه است این‌ها را تجویز کند یا حتی واجب بکند؛ یا چیزی که واجب است بیاید بگوید نه، ترکش بکن برای این‌که به آن برسی. بنابراین در ما نحن فیه این‌جوری می‌گوییم آقا با توجه به این توضیحی که داده شد می‌گوییم در ما نحن فیه شارع درست است ثواب قرار داده بر عملی که بلغ الینا ثوابی راجع به آن، فرموده من آن ثواب را به شما می‌دهم این درست است اما ممکن است این جعل ثواب طریقی باشد نه ذاتی باشد؛ آن‌که که ملازمه دارد و برهان تطبیق می‌شد بر این‌که می‌فهمیم امر هست آن‌جایی است که این ثواب به ذات عمل از حیث خود عمل خورده باشد، نه از حیث طریقت؛ داعی بر جعل ثواب ذاتی باشد نه طریقی باشد. اگر داعی بر جعل ثواب طریقی بود این کشف نمی‌کند، آن برهان اقامه نمی‌شود چون آن برهان منافاتی ندارد، جعل ثواب منافاتی با این ندارد که در ذاتش اباحه باشد؛ حتی گفتیم در ذاتش حرمت باشد، حتی در ذاتش کراهت باشد. چون آن آکد است برای خاطر رسیدن به آن این‌ها را فدای آن می‌کند؛ این‌ها فدای آن می‌شوند پس بنابراین... و در ما نحن فیه چون محتمل است که این چنین باشد بنابراین ما جزم به تطبیق این وجه چهارم بر مقام در موارد اخبار من بلغ نمی‌کنیم. این هم به خدمت شما عرض شود که پس نتیجه چی می‌شود الی الآن؟ نتیجه این شد که استنباط استحباب برای اعمالی که بلغ علیه الثواب که آقای آخوند فرمودند و به مشهور هم نسبت دادند ایشان که مشهور هم فرمودند که اخبار من بلغ از آن می‌توانیم استفاده کنیم استحباب ما بلغ علیه الثواب را ولو این‌که آن اخباری که این بلوغ ثواب را دلالت می‌کند ضعیف باشد این تمام نیست و ما استحباب را نمی‌توانیم استفاده بکنیم. بله غایت امر این است که می‌توانیم این مطلب را بگوییم که بله، این کارها را انجام بدهیم حتماً خدای متعال آن ثواب‌ها را به ما می‌دهد بدون این‌که کشف کنیم که آن عمل مستحب است، پس اسناد استحباب به شارع نمی‌توانیم بدهیم بگوییم این عمل مستحب است.

س: حاج آقا اگر از مبنای امثال امام را بپذیریم استحباب ثابت می‌شود اما استحبابش نفسی نیست، اگر...

ج: نه طریقی است، نه جعل ثواب طریقی است، جعل ثواب طریقی است لازم نیست حتی امر طریقی هم این‌جا وجود داشته باشد، چون بر همین جعل ثواب شارع به آن هدفش می‌رسد؛ شارع می‌خواهد با این جعل ثواب انگیزه ایجاد کند که افراد بروند آن‌ها را انجام بدهند تا در ضمن انجام این‌ها ان‌شالله به آن مستحباتی که خیلی مهم است ولی خبر معتبری بر آن قائم نشده به آن‌ها دست بیابند و محروم از آن‌ها نشوند.

س: استاد می‌فرمایید که ... مستحبات واقعی که در نفس الامر هست نیاز نیست برای این اخبار من بلغ استحباب....

ج: نه، لزومی ندارد، ملازمه‌ای ندارد...

س: استحباب غیری هم نمی‌خواهد فقط....

ج: بله جعل ثواب دارد، چون این هم یک راهی است، وقتی تعدد طرق وجود دارد اثبات نمی‌شود تعین یکی از طرق، با این راه هم می‌تواند کمک، البته استحباب طریقی هم بیاید جعل بکند به هدفش می‌رسد اما با نفس جعل ثواب هم بدون امر طریقی هم به هدفش می‌رسد؛ چون دو راه وجود دارد یا بیشتر برای این که به این هدف برسد معینی ندارد، پس فقیه نمی‌تواند این جا بگوید حتماً استحباب ... امر هست.

س: اگر کسب محبوبیت کنیم چی؟

ج: آن هم همین جور. کشف محبوبیت، باز کشف محبوبیت طریقی می‌کنیم نه کشف محبوبیت ذاتی؛ اگر بله کشف محبوبیت ذاتی بکنیم بله، اما اگر کشف، آن جا آن برهان اقامه می‌شود.

س: از محبوبیت غیری استحباب غیری در نمی‌آید؟

ج: اصلاً استحباب غیری یعنی چی؟ مثل...

س: مستحب است اما...

ج: ما وجوب غیری نداریم، استحباب غیری هم نداریم. لزومی ندارد، همان طور که وجوب غیری را نفی کردیم در باب مقدمه، استحباب غیری هم به این معنا نفی می‌کنیم، دلیل ندارم بر آن؛ بله لا تناقض در این که اگر شارع، یعنی می‌گوییم دلیل می‌خواهد، اگر شارع حالا یک جا بیاید بگوید من امر می‌کنم اما طریقی، چشم قبول است، اشکال ندارد جعلش؛ اما دلیل می‌خواهد، ما دلیل نداریم بعد از این که همان کاری که استحباب طریقی می‌خواهد بکند جعل ثواب طریقی هم همان کار را انجام می‌دهد؛ بنابراین...

س: یک موقع می‌فرمایند که مثلاً ثواب تفضلی است اما یک موقع این جوری است، یعنی عنوان ثانوی هر چند به مصلحت حفظی برای عنوان ثانوی....

ج: نه نه، عنوان ثانوی یعنی چی؟ نه نه، آن عنوان ثانوی آن‌هایی که می‌گویند آن‌ها می‌گویند بلوغ ثواب یک انقلابی ایجاد می‌کند در عمل، آن‌ها این جوری می‌گویند، می‌گویند بلوغ ثواب عنوان تارئ است که این ذات این عمل ولو مصلحت نداشته اما به خاطر بلوغ ثواب مصلحت در آن ایجاد می‌شود، امر نفسی می‌شود بر او، اما بعد از بلوغ ثواب؛ یعنی بلوغ ثواب حیثیت تعلیلیه می‌شود برای این که این ذات دارای مصلحت بشود و ...، این‌ها را که نفی کردیم. این‌ها را گفتیم درست نیست دیگه، این حرف‌ها گفتیم درست نیست.

س: نه می‌خواهم عرض کنم که این جا الان شما فرمودید این جا مصادق و مصلحت حفظی است که این الان مصلحت حفظی اقتضاء می‌کند که این جا این عمل را انجام بدهد. لعل این کار را انجام بدهد

ج: شارع لعل، فلسفه گفته شارع لعل این باشد.

س: یعنی یک مصلحتی ایجاد شد و به خاطر آن مصلحت یک

ج: مصلحت این ندارد، مصلحت برای آن جا، نه، نه، نه، ببینید جایی که طریقی است مصلحت این ندارد، مصلحت آن‌ها است که باعث می‌شود برای رسیدن به آن‌ها بگوید این کار را بکن، نه این که این‌ها مصلحت پیدا می‌کنند، مثل اطراف علم اجمالی، شما در اطراف علم اجمالی می‌دانی یکی از این ده کاسه نجس است. درست؟ از ده تایی آن اجتناب می‌کنی نه به خاطر این که آن نه تایی دیگر هم مصلحت اجتناب دارد، اگر از آن نه تایی دیگر هم اجتناب می‌کنی برای این که از آن یکی که در این‌ها قاطی شده و ده تا شده، از آن اجتناب کرده باشید، کل المصلحتی که باعث می‌شود مصلحت همان است. این‌ها مصلحت پیدا نمی‌کنند. این‌ها از باب مقدمیت هستند. شارع هم این جا از باب مقدمیت می‌آید چه کار می‌کند؟ ایجاد داعی می‌کند. می‌گوید که این هم انجام، این هم ثواب است، این هم ولو نگفته باشم، حالا این دارد می‌گوید می‌دهم. این هم می‌دهم، این هم می‌دهم، این هم می‌دهم، چرا؟ چون می‌دانید در این‌ها یک مستحبات واقعی وجود دارد که می‌خواهد با انجام این‌ها شما آن مستحبات واقعی به دست‌تان بیاید. این‌ها هیچ کدام مصلحت‌دار نمی‌شود حتی بلوغ ثواب هم باعث نمی‌شود مصلحت‌دار بشود. این‌ها همه مصلحت‌دارشان چیست؟ طریقی است؛ یعنی برای مصلحت آن است که باعث می‌شود. این همان است که در جعل برائت هم توضیح دادند آقایان یا جعل احتیاط هم توضیح دادند گفته‌اند، این برائت مصلحت خودش ذاتی ندارد. مصلحتش حفظ آن‌ها است. همان مصلحت آن‌ها باعث شده که این جا الان بیاید. یا اگر احتیاط جعل می‌کند، مفسده آن محرمات واقعی است که باعث شده، خودش دیگر مصلحتی ندارد فقط چیزی که باعث می‌شود این است که این‌ها در طریق احراز آن هستند همین، اما آن کسی که، اما این که در کلمات می‌بینید بعضی‌ها گفتند به عنوان ثانوی، آن‌ها این حرف را نمی‌زنند. آن‌ها می‌گویند بلوغ ثواب باعث می‌شود که خود این، نه آن مصلحت واقع، نه حفظ آن‌ها، این باعث می‌شود که خود این عمل به خاطر این که بَلَّغَ علیه ثواب، یک قلب و انقلابی ایجاد می‌شود، دارای مصلحت می‌شود. یک حرف البته مستبعدی است که همین که یکی آمده دروغ گفته یا خطا کرده گفته این ثواب دارد، «واقع الامر فی العالم التکوین» باعث می‌شود که این مصلحت پیدا بکند. این ما برهان بر خلافش نداریم اما تصدیق این هم یک امر خیلی مستبعدی است که یک کسی خطا کرده، باعث می‌شود که آن عمل دارای مصلحت بشود. این...

س: شما می‌فرمودید که ثواب یا حتی امر برای ذات عمل است.

ج: بله، یعنی موضوع آن ذات عمل است. اما موضوع آن ذات عمل است، چرا ذات عمل را موضوع ثواب قرار داده؟ برای طریقت، برای این که

س: امر کرده به او

ج: امر نکرده، ثواب قرار داده

س: اگر کشف امر می‌کند

ج: نمی‌کند. چون کجا گفتیم کشف امر می‌کند؟ آن جا که ذاتی باشد اما اگر نه، به این داعی دارد کشف ثواب می‌کند، کشف امر نمی‌کند. می‌تواند ذات آن مباح باشد یا ذات آن

حرام باشد یا ذات آن مکروه باشد، در عین حال برای تحفظ بر آن واقعیات، چون این‌ها مقدمه تحفظ بر آن واقعیات هستند بیاید چه کار کند؟ بعث کند. این همه توضیح دادیم گفتیم، برای همین بود دیگه

س: آیا از داعی شارع ما می‌توانیم کشف کنیم که این متعلق به آن، به هر طریق لحاظ، به هر انگیزه‌ای لحاظ کرده باشد؟ بحث امر کردن برای این کار، امر بر این مترتب می‌شود خودش یک چهارچوب خاصی دارد. ما از انگیزه شارع نمی‌توانیم کشف کنیم از این که آیا از این کشف امر می‌شود یا نمی‌شود. به هر طریقی، بخواهد طریقت یا بخواهد به نفس خودش تعلق بگیرد، چه ربطی دارد؟ آن انگیزه شارع، به هر انگیزه که باشد

ج: من هم می‌گویم چه ربطی دارد فرمایش شما؟ من نفهمیدم؛ چه ربطی فرمایش شما با این عرایضی که ما کردیم نفهمیدم چیه، به کجا

س: نه، شما الان دارید می‌گویید چون می‌گویم احتمال طریقی است چون طریقت می‌گیرید

ج: پس این برهان چهارم، پس این دلیل چهارم بر مقام تطبیق نمی‌شود چون آن چهارم برای کجا بود؟ برای جایی بود که محبوبیت ذاتی را ما کشف کرده باشیم، ثواب بر ذات عمل «بما الله محبوب ذاتی» کشف کرده بودیم. این حرف، این قول شارع با این که گفته هر واقعه‌ای حکمی دارد، کشف می‌کند که پس این جا امر است اما اگر نه، این ثوابی که دارد قرار می‌دهد به حیث ذات این نیست بلکه برای چیست؟ برای طریقت است. ثواب برای طریقت قرار دادن منافاتی با این ندارد که ذات آن عمل مباح باشد. ذات آن عمل حرام باشد، ذات آن عمل مکروه باشد.

س: نکته همین جا است دیگه، این مقدمه اول که می‌گویید امر آن جایی است که به ذات عمل، این را شما به چه استدلالی می‌فرمایید؟ چون اعم از این است که امر به یک چیزی، به موضوعی بخواهد تعلق بگیرد، اعم از این است که آن موضوع به طریقت لحاظ شده باشد یا به نفس خودش؟

ج: شما ببینید، شما آن برهان‌تان این جا نمی‌آید. آن جا می‌گفتیم اگر جعل اباحه بکند و ثواب برای یک طرف قرار بدهد چیست؟

س: گزاف است.

ج: گزاف است. این برهان این جا نمی‌آید. چرا؟ می‌گوید من برای این طرف قرار می‌دهم چون این طرف طریق است به این که احراز آن بشود. برای این ثواب این جا قرار دادم برای آن طرفش قرار ندادم.

س: تناقض و رغبت... و این‌ها هم هیچ کدام نمی‌آید دیگه؟

ج: هیچ کدام نمی‌آید، توجه کردید؟ به خاطر این جهت، آن برهان‌هایی که می‌گفتیم این جا ...، یا می‌گوید آقا آن جا می‌گفتیم نمی‌شود حرام باشد، ثواب هم بدهی، می‌گوییم نه می‌شود حرام باشد ثواب هم بدهد؛ وقتی طریقی باشد، ولی اگر ذاتی باشد، من حیث هو هو باشد نمی‌شود، من حیث هو هو حرام است و من حیث هو هو ثواب داشته باشد، این

جمع نمی‌شود. اما من حیث هو هو حرام است اما چون الان یک واقعه‌ای پیش آمده، قاطعی شده، این در طریق آن واقع شده، با این که ذاتش حرام است می‌گوید انجام بده اشکال ندارد.

س: شما حرام بودن را با مصلحت داشتن مساوی می‌دانید در صورتی که حرام مساوی مصلحت داشتن نیست. حرام مساوی با نهی داشتن است. این نهی اعم از این است که آن نفس عمل طریقت داشته باشد یا نفسانیت آن لحاظ شده باشد. شما حرام را مساوی با عدم مصلحت و واجب را مساوی با مصلحت می‌دانید. این‌ها با هم مساوی نیستند.

ج: چه ربطی دارد؟ من نمی‌فهمم ربط آن را، این حرف‌ها چه ربطی به این دارد؟

س: استاد ببخشید این مفاد اخبار من بلغ مثل آن جایی است که جعل ثواب برای مقدمات ... شده برای ادراک واقع، عین همان است...

ج: جعل ثواب شده برای؟

س: برای مقدمات

ج: شبیه آن است. آن هم شبیه همین است. با این که مثلاً فرض کن اگر باشد، حالا من نمی‌دانم چنین چیزی هست، مثلاً اگر شارع بگوید اگر کسی یک مقداری از اعضاء وضو را مازاد بر این که واجب هست بشوید ثواب می‌دهم. چرا؟ احتیاطاً برای این که حتماً آن مقداری که لازم هست شسته شده باشد. اشکال دارد این؟ اشکال ندارد. این طریقی است ولو ذاتش مصلحت ندارد. این ثواب به خاطر این نیست که ذات این مازاد شستن مصلحت دارد اما برای آن چیز تحفظاً در آن چیزی که مصلحت دارد می‌آید بر این جعل ثواب می‌کند تا داعی ایجاد بکند، این احتیاط را مردم بکنند. این که لا بأس به، حالا این جا هم همین جور گفته می‌شود. اخبار من بلغ با این که ذات این اعمال مصلحتی ندارد، ذات این اعمال امر ندارد، هیچ چیز از این‌ها نیست اما یک فایده چون بر آن مترتب است و آن این است که اگر کسی برود این اعمال را بیاورد، در واقع استیفاء خواهد کرد آن مستحباتی که علی رغم این که دلیل معتبر نداشته ولی واقعاً مستحب بوده و مصالح واقعی‌ای داشته که در کمال انسان مؤثر است. شارع آمده این کار را کرده، چه اشکالی دارد این کار؟ پس بنابراین ما از اخبار من بلغ نمی‌توانیم استفاده استحباب بکنیم

س: استفاده امر به صورت طریقی می‌شود، ما در این باب می‌خواستیم یک امری بسازیم که آن قصد وجه‌مان درست بشود، قصد قربت‌مان درست بشود. این جا اگر چه به صورت طریقی ولی بالاخره یک امری ولو شارع به صورت طریقی به

ج: ندارد، به صورت طریقی هم گفتیم لازم نیست داشته باشد.

س: چرا؟

ج: برای خاطر این که گفتیم چون ثواب، جعل ثواب، آن کاری که امر می‌کند انجام می‌دهد، چه الزامی دارد بیاید امر بکند؟

س: همین به صورت طریقی بوده... می‌گوید این طریق است، ذات آن حتی حرام باشد

ولی این چون طریق به آن مصلحت هست تو می‌توانی به انگیزه این طریقی بودن به قصد قربت این را امتثال بکنی؛ یعنی همین که

ج: نه، قصد قربت که اشکال ندارد، گفتیم قصد قربت اشکال ندارد. در جواب آن کسانی که می‌گفتند احتیاط در عبادات ممکن نیست چون عبادات قصد قربت در آن مأخوذ است و قصد قربت یعنی قصد امتثال امر و در جواب آن‌ها گفتیم امتثال امر نمی‌خواهیم، پس چه می‌خواهیم؟ همین که مضاف به مولا بکند کفایت می‌کند. آن‌ها آمدند (بیخشید) آمدند از یک راه دیگر گفتند از باب اخبار من بلغ می‌خواهیم امر درست کنیم فلذا این اخبار من بلغ را که آن جا طرح کردند در این جا، با این که جای آن این جا نبود، به خاطر این بود که یک عده می‌گفتند ما قصد امر هم می‌توانیم درست کنیم، به برکت اخبار من بلغ امر درست می‌کنیم پس قصد امر می‌کنیم، قصد قربت می‌کنیم که آن جا حالا حرف همین است که ما دو تا فایده از این بحث می‌خواهیم ببریم. یک؛ این که روشن شد امری این جا وجود ندارد؛ یعنی اثبات نمی‌شود که امری وجود دارد تا به درد شماها بخورد. دو؛ این که اخبار من بلغ یک قاعده اصولیه برای ما درست بکند که ما بتوانیم با او استنباط استحباب بکنیم در آن موارد، این هم درست نشد. نه به درد آن بحث می‌خورد نه به درد این بحث می‌خورد.

س: استاد، فرمودید که ما

س: استاد، خیلی خلاصه بیخشید، الان شما طریقی یک گریزگاه شد که شما از امر، از امر داشتن فرار کنید. ما می‌گوییم اگر

ج: فرار نمی‌کنیم، می‌گوییم دلیلی بر آن نداریم.

س: اگر ما از طریق طریقت ما در احکام ثانویه هم به محض این که حکم ثانویه آمد، این حکم ثانویه برای آن موضوع در واقع حکم اولیه است. ما هم چه طریقت باشد چه نباشد

ج: اگر بود که ما، مگر ما حرفی داریم؟ می‌گوییم اگر حکم ثانویه هم شارع داد روی چشم ما، ما می‌گوییم چی؟ «أوفوا بالنذور» درست؟ اگر شما یک امر مباحی را نذر کردید که یک طرف آن را، همان طرفی که نذر کردید منظور شما یک رجحانی داشت ولو مباح است. می‌گوییم بله، همان جا هم آن وقت حضرت امام چه می‌فرمانید در «أوفوا بالنذور» می‌فرماید ذات عمل، مستحب به اباحه‌اش باقی می‌ماند. شما وفاء به نذر برای تو واجب می‌شود نه این که آن کاره می‌شود واجب، اگر شب کسی نذر کرد، عهد کرد نماز شب بخواند، نافله بخواند، این نافله واجب نمی‌شود، نافله به استحبابش باقی است. شما وفاء به نذر باید بکنی، وفاء به نذر موضوعش چیست؟ وفاء است. آن یجب روی وفاء رفته نه روی صلوة رفته، بله با این خواندن نماز، شما آن عنوان را تحصیل می‌کنید پس بنابراین در مواردی که عناوین ثانویه هم می‌آیند مثل نذر و عهد و امثال ذلک، انقلاب در آن، خود آن عمل ایجاد نمی‌کنند که احکامش را منقلب بکنند. فلذا فقهایی که این دقت را کردند، آن جاهایی که مثلاً فقهاء فرمودند که نمازهای واجب چند تا است؟ یکی از آن هم گفتند نماز منظور است، آن جا را حاشیه زدند گفتند نه، نماز منظوره جزء نمازهای واجب نیست. آن نمازه که ذاتش که واجب نمی‌شود که، نذر، وفاء به نذر واجب است نه این که آن نمازه واجب می‌شود. انقلابی در او ایجاد نمی‌شود. حکم از عنوانی به عنوان آخر منتقل نمی‌شود. این عنوان وفاء است، آن عنوان صلات است، این وجوب دارد، آن استحباب دارد. سر جای خودشان هم باقی هستند. این جا هم می‌گوییم چی؟ می‌گوییم ذات این

عمل مباح است. ذات این عمل مکروه است، ذات این عمل حتی حرام است اما الان چون طریق واقع شده برای احراز یک امر اهمی، شارع می‌آید می‌گوید چی؟ می‌گوید که اجازه دارید این‌ها را انجام بدهید یا تشویق می‌کند؛ جعل ثواب می‌کند. می‌گوید این‌ها را انجام بدهید برای این که به او برسید. این‌ها بر حرمتش هم چیه؟ بر حرمتش هم باقی است، بر اباحتش هم ممکن است باقی باشد و هکذا.

س: حاج آقا، حرام می‌توانست طریق برای تصویر... یک استحباب باشد؟

ج: بله؟

س: حرام برای تفصیل... یک استحباب مقدمه باشد؟

ج: حال می‌شود یا نمی‌شود به این کار نداریم. می‌خواهیم بگوییم که جاهایی که طریقت است این‌ها، حالا آن استحباب‌ها چه باشد؟ اگر مثلاً فرض کنید با دو سه تا حرام انجام دادن هزار مستحب استیفاء می‌شود و شارع می‌بیند هزار مستحب روی هم رفته این بالاتر است مصلحتش تا حالا سه تا کار حرام، درست؟ این جا ...، یک وقت یک مستحب را با یک حرام می‌سنجیم، یک وقت این هست که نه، ممکن است شارع این جوری بسنجد، بگوید آقا من اگر این کار را بکنم، این جعل این ثواب‌ها را بکنم، هزار تا مستحب واقعی انجام می‌شود ولو برای یک نفر هم انجام نشود. بالاخره در جامعه برای این افراد جامعه هزار تا مستحب واقعی عملی می‌شود که این‌ها خیلی نافع است. حالا ولو این که باعث بشود عده‌ای هم در دو سه تا حرام که نسبت به آن هزار تا اگر بسنجیم کمتر است...

س: حاج آقا، بنا بر ملازمه عرفیه نمی‌شد از ثواب طریقی کشف استحباب طریقی بکنیم؟ ملازمه

ج: نه، نه،

س: چرا؟ آن جا «ان لم یکن کما بلغ» هم با این منافات ندارد. آن دارد استحباب لفظی می‌شود

ج: نه، با «ان لم یکن کما بلغ» منافات ندارد ولی ملازمه عرفیه هم ندارد چون که نفس این ثواب پیش عرف دیگه کفایت می‌کند، لزومی ندارد قانون جعل بکند. لزومی ندارد قانون را جعل کند چون این هم همان کارها را انجام می‌دهد. وقتی جعل ثواب، همان فائده‌ای را که بر امر مترتب است، بر جعل ثواب خشک و خالی هم مترتب است، برای چه بگویند که از این کشف می‌کنیم؟ بله، ممکن است یک مظنه پیدا بشود، یک احتمال پیدا بشود اما مظنه و احتمال که «لا یغنی من الحق شیئاً».

س: آیا شارع دستور به طریقت می‌دهد یا نمی‌دهد؟ مثلاً آن جا در بحث برائت و احتیاط فرمودید یک مصلحتی می‌بیند، با این که یک حرامی هم ممکن است باشد ولی حکم به برائت می‌دهد یا در احتیاط حکم به استحباب یا وجوب احتیاط می‌دهد. در این جا هم در این موارد می‌بیند که یک مصلحتی وجود دارد ولو به نحو طریقت، لذا امر می‌کند می‌گوید این‌ها، یا تشویق می‌کند، اشکال ندارد، می‌گوییم بالاخره یک امری، یک مطلوبیتی در این وجود دارد.

ج: ببینید این که تصویر ثبوتی است که می‌شود، اشکالی... در مقام اثبات دلیل نداریم که

امر کرده،

س: همین اخبار من بلغ

ج: اخبار من بلغ که نمی‌گوید، اخبار من بلغ می‌گوید ثواب دارد. شما از این ثواب می‌خواهی کشف امر بکنی، می‌گوییم نه، ملازمه ندارد. این‌ها حرف‌های مقام اثبات است. حرف شما مقام ثبوت است؛ چه اشکالی دارد امر طریقی بکند؟ می‌گوییم نه، اشکالی ندارد.

س: آن اشکال منتقی را

ج: ببخشید، و اما در باب برائت و این‌ها، چون آن جا را گفته، حالا که گفته این جوری تصویر می‌کند. آن جا گفته حلال، یا آن جا گفته حرام در باب مثلاً نکاح و دماء و این‌ها فرموده احتیاط کن، گفته، در باب، آن جا گفته حلال، حلیّت جعل کرده، آن جا چون در مقام اثبات گفته، حلیّت را گفته؛ یعنی خود حکم را گفته، پس می‌گوییم آن وقت این حکم چیست؟ می‌گوییم طریقی است. اما این جا نگفته، گفته ثواب دارد. می‌گوییم بین ثواب داشتن و جعل حکم ملازمه نیست که، به این بیاناتی که گفته شد. پس بنابراین اثبات استحباب نمی‌شود. حالا مرحوم شیخ اعظم قدس سره این جا یک کلامی داشتند که می‌خواستیم تتمه کلام ایشان را هم عرض بکنیم که ایشان فرموده فرق اخبار من بلغ با آن مواردی که گفته است «من سرّح لحیته فله کذا» «من صلّی فله کذا»، آن جا ما کشف استحباب می‌کنیم اما این جا نمی‌توانیم کشف استحباب بکنیم، ایشان هم یک فارق فرموده است غیر از آن امور کأَنّه اربعه‌ای است که گفته شد، این هم می‌خواستیم طرح کنیم که حالا فرصت نشد، فردا إن شاء الله، این بحث و بعد این بحث که آیا ثمرات فقهی اثبات استحباب و عدم اثبات استحباب چه خواهد شد؟ این هم إن شاء الله فردا بحث می‌کنیم؛ بعد وارد إن شاء الله تنبیه بعد می‌شویم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين